

# مجله موسیقی

شماره دوم

اردیبهشت ماه ۱۳۲۰

سال سوم



پردازنده: م. هشرودی

رای برون تیر

## ۸ اخلاق و هنر (۱) گفتار فرنگی

هر چند هنر و اخلاق را یکی نمی‌دانم و با یکدیگر فرق مینهم لیکن هرگز نمیپذیرم که آنها را از هم جدا ساخته شیرازه‌ی ربط و پیوندشان را از هم بکسلند و بتره هنگامی که پای چیزهای انسانی و اجتماعی در میان می‌آید.

از صاحبان نظری که هنر را تنها از برای خود هنر می‌جویند سخنان بسیار شنیده‌ام اینان هنر مندان را خونسرد و بی‌پروا می‌خواهند خونسردی و بی‌پروائی انسانرا بخونسردی و بی‌پروائی دانشمندی می‌سانند که در آزمایشگاه خود بکار می‌پردازد و از روی شکفتی می‌گویند چگونه هنر را نمیتوان مانند دانش کیمیای هستی

(۱) این مقاله بامقاله‌ی « هنر و اخلاق » شماره‌ی هشتم از سال دوم سنجدیده‌شود

دانست یعنی در خور پالودن هر آنچه که بدان سوده میشود لیکن دشواریهای هست که ازین سنجش فریبا و دروغین دانش و هنر سر بیچند بویژه یکی از دشواریها چنانست که هیچ استدلال بشکستن آن یارا نیست اگر ماده و قوانین دانش بیرون از ما و پیش از ما و بالاتر از ما باشند.

هنگامی که سر به نیستی خواهیم کشید قوانین مکانیک آسمان یا قوانین رستنیها بر جا خواهند ماند و همچنین میتوان گفت پیدایش مرد در روی زمین قانون خویشاوندی شیمیائی و یا قانون جاذبه را بر هم نزده است.

اگر هنر را از بشر جدا کنیم چه ارزشی خواهد داشت. کدام نیازمندی را پاسخ خواهد داد! چگونه اش درك خواهیم کرد. هنر آفریده‌ی دست بشرست. اخلاق و منطق کمتر بما تعلق دارند و پایه و مایه شان بیرون از هستی ماست دانشمند اگر از نتایج یا روابط يك حقیقت نهر اسد رواست. چه قانون آن حقیقت در حکم او نیست. قانون را او نساخته و با آن جز در زمان انبازی ندارد لیکن برای هنرمند چنین حکمی در کار نیست هنر وی از سر چشمه‌ی دیگر زاییده و با شرایط دیگر و ضرورت های دیگر پیوند میشود لاجرم باید از نظام دیگری فرمان برداری کند همین نکته است که میخواهم در اینجا روشن سازم. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هنرمند نمیتواند جز در فلان شکل از جامعه زیست نماید درین صورت ناچار است قوانین آنرا بپذیرد و بر خود هموار کند چه از همین جامعه منافی را خواستار شده و دریافت میدارد: برای پیدایش نقاشان و موسیقی دانان تمدنی میباشد که از بهر ایشان فراغتی پدید آورد و چون در پی خیال درونی خود براه افتادند بازرگانان و کارگران و دهقانانی میباشد که کردن ایشان را از زنجیر «تلاش زندگانی» رهائی بخشند. کار نقاشان ریختن گندم در انبار نیست موسیقی دانان برای رهبری قطار آهن نیستند چرا نباید گفت ایشان و سایل زیست میخواهند. و باید هوسکارانی پیدا کردند که پرده های ایشانرا خریداری کنند و آهنگهای ایشانرا گوش فرا دهند پرده های نقاشی را از



برای کوران نکشیده و او پراها را از برای کران نمی نگارند اگر چنان پیش آید که در يك شهر دور از استانهای کشور ناگهان بخودی خود يك دهای موسیقی یا يك دهای نقاشی در ژرفای يك روح «پرورش نیاموخته» پدیدار شود باید آنرا بتائیری نسبت داد که محیط تمدن از دور اجرا کرده یا از تاثیر وراثت هائی دانست آکنده بهم و در هم آمیخته. شیرازه‌ای که جامعه و هنر را یگانگی میدمد در هر پیشامدی آشکار میگردد هر اندازه این شیرازه هوشمندانه‌تر باشد باریکتر است هنر نیازمند تشویق است و این تشویق باید هرچه پرورده‌تر و هرچه موشکافتر باشد. تباهی که در تمدن راه مییابد تباکاری را در هنر بر میدهد و بدیهائی که این دو بهم میکنند دلیل تازه ایست از بند و بستشان.

چون دو کمیت با هم بر شوند یا فرو شوند با بهم روی یکدیگر تغییر یابند دانشمندان ریاضی آنها را تابع یکدیگر میخوانند میتوان گفت هنر نیز تابع جامعه است اگر این بررسیها در باره‌ی نقاش (پیکر نگار) و موسیقی دان راست باشد درباره‌ی شاعر و نویسنده کم از ایشان نیست چه موسیقی دان یا نقاش روی اصوات یا روی رنگها کار میکند بگفتار دیگر روی اشکال و عناصری که در خودی خود معانی روشن و آشکار ندارند و هنگام ترکیب و سازش نیز يك معنی گنگ بخود میگیرند. دو، ر، می، فا، سل چیزی بمانمیکوید سرخ و سبز نیز شاید برای چشم زنده باشند در میان اشکال هم اگر شکلی بتواند چیزی بفهماند جز همان شکل انسانی چیز دیگر نیست بدین معنی که حسیات خود را از زبان تنی وام میگیرد نمیخواهم بگویم که حکم «هنر برای هنر» در موسیقی یا در نقاشی پذیرفتنی است لیکن میگویم اگر درجه بندی را در جایی روا بدانیم در ادبیات کمتر از هنرهای دیگر بایش پذیرفت چه کلمه‌ها نماینده اندیشه هابند و اندیشه‌ها کم کم در حکم اصول در آمده کنش و کردار مردمان را بر می انگیزد کنشهای ما و سخنان ما هر دم بر گسترش خود میافزایند و موج زنان نتیجه‌های هنگفت می‌زایند.

کسیکه سخن میراند یا مینویسد کاروان جانها را راهبر شده چنین بار سنگینی را بدوش میگیرد و جامه‌ی یک کردار اجتماعی را بر تن خود میپوشد لاجرم دادگاه جامعه در باره چنین کس داوری کرده رای میزند. همه کس باید زیست کند لیکن کسیرا بسخن راندن یا نوشتن و ادار نکرده اند هر آنکه دست سوی این کار میبازد باید از سخن یا نوشته‌ی خود در جهان مردمی حساب و ايس دهد.

